

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین - سوم جنوری 2013

بی حد و مرّ آمد طنز سر سال

خوب شد که زنده بودیم و ارمان سال 2013 به دل ما نماند. ورنه مدتها قبل باید عزرائیل دروازه را تق تق میزد و باصطلاح اهل لفظ و قلم و عربی دان "دق الباب" میکرد و ما را کشان کشان سوی زندان خاک میبرد. گرچه ما هم ماندن والا نبودیم و بی چون و چرا تسلیمش نمیشدیم و تا میتوانستیم گوشک میزدیمش و پای چلک میدادیمش، مگر که چارپلاق به زمین میخورد و آدمیزادگان بیچارگان از شرش نجات مییافتند. خواننده عزیز و ایرادگیر خواهد پرسید که این چه ترکیب نامأنوس و صفی ست؛ "آدمیزادگان بیچارگان"؟؟؟ مگر امکان دارد که در زبان دری برای موصوف جمع، صفت را نیز جمع بیاورند؟؟؟ زیرا میدانیم که "صفت" در زبان دری همیشه مفرد است؛ چون "مردم درمانده" میگوئیم و "هموطنان عزیز" و "مرغکان بیچاره" و "اشغالگران چشمپاره"!!!

بلی؛ عزیزم: دانم که این گپ کاملاً بجا ست و انتقاد از روی صدق و صفا ست. مگر من بیچاره که پُک خود را گم کرده ام و حساب شب و روز از دستم رفته، ظاهراً در زمان حال زندگانی میکنم، ولی فکر و ذکر در آن طرف قرون و اعصار چکر میزند. در زمانه های قدیم حدود هشت نه ده قرن پیش، بعضاً صفت را نیز جمع می آوردند؛ عیناً بمانند لسان عزیز پشتو و یا زبان عربی؛ چنان که میگفتند:

نشستند زاغان به بالین شان

چنو "دایگان سیه معجران"

(منوچهری)

"سیه مُعِجِران" یعنی "چادرسیاهان" و کسانی که چادر سیاه بسر کنند؛ عیناً همان قسمی که زنان بیچاره منکوب در زیر سلطهٔ رژیم "سوک و ماتم" جمهوری اسلامی ایران نمایند!!!
بخشید که گپ از پیشم گریخت و از ردیف عزرائیل به جاهای دیگر به سیر و سفر رفت:
مگر آیا بنی بشر هرگز در فکر جدال با عزرائیل برآمده است؟؟؟ مردم نازنین و سرشار و آزاده کابلزمین که سر هیچ چیز و هیچ کس ری نمیزدند، اصطلاحاتی درین سیاق داشتند؛ مثلاً میگفتند:
«فلانی به عزرائیل هم تن نمیده!!!»

؛ یعنی که "آنقدر شیفتهٔ مال و متاع و جیفهٔ دنیا گردیده است که نمیخواهد از همه چیز ببرد و تسلیم عزرائیل گردد!!!" و کاش اولاد آدم اندک مقاومت کردند و بی چون چرا تسلیم این عفریت مرگ نگردیدند!!!

میبینم که طنز و منز هم سر نمیگیرد و اگر راستم را بگویم، نمیخواستم اصلاً "طنز" بنویسم؛ بلکه:
وقتی امروز دوم جنوری 2013 پیام منظوم استاد سخن و فخرالشعراء، "اسیر صاحب" را به مناسبت حلول سال نو مسیحائی تنظیم و آمادهٔ نشر برای صفحهٔ فردا می کردم، آن قسمت منظومش آنقدر در دلم نشست، که فی البدیئه و باصطلاح شعراء "ارتجالاً" چند بیت در ذهنم جست و بر روی کاغذ پیوست. گفتم چه باک دارد که از نشیدهٔ استاد بزرگوار استقبالی کنم خامجوش و آن چند بیت ارتجالی را در هیئت یک غزل به اکمال برسانم؟؟؟
اینست که پیش از پرداختن به دنبالهٔ آن چند بیت، این مقدمه را نوشتم و در دل خدا خدا می کردم که نوشته کمی مزه دار شود؛ که متأسفانه نشد و مانند همیشه بی نمک افتاد؛ که به فرمودهٔ ملک الشعراء استاد کلیم همدانی:

نمک ز گریه و تأثیر از فغان رفته
دعا اثر نکند، گر بر آسمان رفته

و اینک قسمت منظوم معروضه ام:

بی حدّ و مرّ آمد

دیدار میسر نشد و وقت سر آمد
از رفتن و از آمدن روز و شب انگار
دیروز بدر گشته و امروز در آمد
تلخی و خوشی آمد و بی حدّ و مرّ آمد
سالی بشد از دست و نگر سال دگر را
کز پهنهٔ گردون به چه یک کرّ و فر آمد

دانی که نصیب من بیچاره چها شد؟
 "دنیا طلبیدیم و به مقصد نرسیدیم"
 گیتی چو عجوزی ست، بدست همه داماد
 ای کاش دو روزی ز جفائی برهیدیم
 یا کاش دمی هم، به صفائی برسیدیم
 "تا ریشه در آب است، امید ثمری هست"
 افسوس خلیلم که بــــری از ثمر آمد

یک روز نشد روشن و یکسر گذر آمد
 ای وای ز عمری که چنین دربر آمد
 ناشادی ما تحــــفۀ دور قمر آمد
 وین دور مسلسل نه به تیر و تیر آمد
 وان نقطه مطلوب به بر، بی خبر آمد

– کلمه عربی "کدر" اصلاً به فتح کاف و کسر دال است، که درینجا به مقتضای قافیه به فتح دال استعمال شده است. "کدر" در معنای "تاریک" است و با "کدورت" از عین ریشه ثلاثی مجرد برخاسته. (مصراع دوم بیت چارم)

تذکر:

پیام منظوم فخرالشعراء، استاد "اسیر"، و مقتفای این نظم، زیر عنوان "سال پار و سال نو!!!" نیز در عین صفحه از نظر خوانندگان گرامی پورتال "افغانستان آزاد – آزاد افغانستان" میگذرد!!!